

تینر روز

ر بیعی، سخنگوی دولت: یارانه طبقه متوسط قطع نمی شود

دارکوب: اول می بریدشون طبقه پایین، بعد حذف می کنیم!؟

هشدار وزارت بهداشت: بادیستکاری تاریخز ایمان، سلامت نوزاد را به خطر نیندازید

مادر آشیمبالا جون: سلامتیش مهم تره یا این که توییوی اینستاش بزنم: با افتخار متولد ۹۸/۸/۸!؟

وزیر علوم: خروج نخبگان از کشور به معنی رفتن دایم نیست

نخبگان: آره بابا، برای دیدن خانواده هامون که بر می گردیم!

مهدی سلوکی: فکر نمی کنم ستایش ۴ ساخته شود

مردم: ولی خودت هنوز مجرد موندی، باید ساخته بشه!

رئیس سازمان جنگل های به اتهام ارتش از سوی دادسرای کارکنان دولت بازداشت شد

دارکوب: یعنی اگه طرف تو جنگل هم باشه باز هم می تونه رشوه بگیره!

باخانمان

مرسی که میای خواستگاری

زهرافرنیا طنزپرداز



بعد از آن سال به خواستگار میاد، شریایش اون قدر سخته که آدم حس می کنه لطف کرده اومده خواستگاری. هرچی به فکرش می رسه می گه و ممکنه هیچ وقت دستگیرتشه برای چی می خواندن بگیره؟ خواستگار اومده (یعنی نیومده پشت تلفن نصف بیشتر حرف هاش رو می زنه که دیگه دسته گل و شیرینی بیخودی بگیره) مامانش می که پسر دنبال خانومیه که تحصیل کرده باشه و دنبال علم، اما با ادامه تحصیل همسرش مشکل داره. میگه همسر باید صرفه جویی کنه و حتی اگه شدیه پولی هم بپاره توی خونه، امانه که کارکنه! شاداماد عاشق خونه و خانواده است و معتقده نقش مادر خیلی نقش کلیدییه توی زندگی هر کسی، اصلا به خاطر همین که داره از دواج می کنه. اما وقتی بخوای بری خونه مادرت، در اصل منظور ش مادر خودش و مادر بچه هاست، نه مادر مادر بچه ها!

خلاصه بعد هزار سال یکی رومعرفی کردن که بیه ذره شریایش معقوله و سمج! (منتها بیه جوری که مافکر نکنیم مگه حالا تو بر شو آور دیم) در آزمون ورودی که عروس چی خونده و چیکاره است تونستم با افتخار حدنصاب رو کسب کنم. مرحله بعدی رو هم در حد توانم گذروندم یعنی مرحله «پرو فایل عروس خانم رو بدید مایه نگاهی بکنیم» شما کاریکاتور بالای ستون رو ببین... من عکس بهتر از این ندارم. هزینه آتلیه و عکاس هم با سیستم «تا نپسندیدیم اون همه راه نمی آیم خونه تون» می افته گردن خودمون. کلی گشتم عکس مناسبی که هم توش خوب افتاده باشم، هم شبیه خودم باشه پیدا کردم. آخرشم بادل چرکین پرو فایلم رو دادم بهشون و تودلم گفتم: «اصل درونه، اما وقتی توی مرحله دوم رفتن و دیگه زنگ نزنن فهمیدم که اون همه و جنات می تونه زیر دماغ بزرگ مخفی بشه. این ابزارهای مجازی زندگی مارو خراب کرده ها! باید عکس خطای دید برایشون بفرستم بگم با چشمانی که آن قدر راحت خطا می کنند، چگونه قضاوت می کنید؟ ته همه این شریاط هم باید بگی مرسی که توی این وضع اومدی خواستگاری (نیومدی البته، اما قصد نیت عمل از خودش مهم تره)، تا همین جاش هم زحمت کشیدی. اصلا ایراد از منه والا!

واردات سنگ پا و هزار و ۵۰۰ کالای غیر ضروری دیگر به ایران ممنوع شد



یک روز کاری یک متکدی!

کمیک روز



یادش به خیر، با این ترندها بازی می کردیم!

خاطره بازی



شعر روز

در حاشیه اخبار حذف درس زبان انگلیسی از مدارس و تکذیب و ناپدید آن!

زبان گشود چو بر انگلیسی آن مسئل
یکی شنید سخن را و خنده ای سر داد
به طعنه گفت: فلان کس زبان نمی داند
به حد! sblackboard! it' وای من! mygod!
به پاسخ «howareyou» خارجی دیروز
خودم مشاهده کردم به پت و پت افتاد
جناب صاحب میز ریاست! ای مسئل!
برو کلاس زبان، آی خانه ات آباد
شما که دکتری و انگلیسی ات full است
چرا چو طفل دبستان زبان نداری یاد؟
به ناگهان زد و طرحی رسید در مجلس
که بسته بود زبان در دهان هر استاد
زبان مملکت انگلیس شد ممنوع
دگر به مدرسه از مهر تا خود خرد داد
به خنده گفت نماینده ای: لووور یا لور!
آهای خنده کننده! بخند اکنون شاد
نمی شوی یکی از مازبان بلدا
شما شوید چوما بی زبان مادر زاد
طرف به زیر لبش گفت: راست می گویند
«زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد»
عبدا... مقدمی

کله چغونی

آق کمال قدر عیال را می داند!



آق کمال همه کاره و هیچ کاره

چند وقت پیش با مسود قرار گذاشتم یک روز ناهار برم بیرون. مسود یواشکی بهم گفت: «برار گلم، تو که مدنی اوضاع کار و کاسبی چقدر خیطه، یک جوری که عیال ها نفهمن قضیه، ستوران رفتن ره بپیچون!» گفتم: «لازم نیست، عیال موانقده ملاحظه کاره که خودش حواسش هست، تو هوای معصوم خانم، ردشته باش که هوس شیشلیک نکنه، اقرار گذاشتم ناهار ره کاملیا خانم درست کنه و بقیه نقلات رم معصوم خانم بیاره. شبش از عیال پرسیده بودم خرید نداری بری فردا که گفته بودند.

جاتان خالی رفتم بیرون شهر و بساط ره پهن کردم. مسود هم باتعجب چندتا کیسه از صندوق عقبش در آور و طواقت نیاورد در شانه ها کرد. تا خرخره چیپس و پفک بود، انواع تخمه ها و آجیل، میوه، بیسکویت و شکلات و دوغ و... مسود همی جور چشماش داشت گشادتر رفت که از عیالش پرسید: «خانوم جان، ایناره کی گیرفتی که موخبر نرفتم؟» معصوم خانم خندید و گفت: «اینارو دیشب که اومده بودم مغازات برداشتم، یادت نیست؟» قیافه مسود دیدنی بود، یعنی به اندازه دو تا دیزی با کباب اضافه و مخلفات ضلر کرده بود. وقت ناهار شد. عیال سفره را انداخت و چندمدل دیگ و قابلمه و ظرف آورد. از یک طرف مویم نگران بودم که مثل مسود جانخوژم از ریخت و پاش های عیال، از یک طرف هم خیالم راحت بود که عیال اهل ای کارا نیست. خلاصه جاتان خالی، در یکی ره او کرد خوراک سبزیجات، یکی سالاد میوه، یکی دلمه، او یکی دسر چند رنگ، او یکی دگه سوپ و آش... هر کدوم رم توضیح مداد که «اینارو تو خونه داشتیم و زحمتی نشده» و دستور پختشه به معصوم خانم مداد. قیافه مسود دیدنی بود وقتی فهمید بری ای سفره نگارنگ یک قرون هم خرج نکردم!

نشست سوم: مروری بر عکس های

محمد ادیبی

پنجشنبه ۹ آبان ۱۳۹۸ | ساعت ۱۷
مشهد- شهید صادقی ۱۶ (بلوار سازمان آب)- روزنامه خراسان
شرکت برای عموم علاقمندان آزاد و رایگان است
@edukh
www.satrschool.com

تلفن: ۰۵۱-۳۷۰۰۹۰۰۹ ساعات پاسخگویی از ۱۰ تا ۱۸

PORTFOLIO
REVIEW

